



وحی حقیقت ذو مراتب است/ خداوند برای هر نفسی یک حافظ قرار داده است

آیت الله هادوی تهرانی با بیان اینکه هر نفس یک حافظی دارد، تأکید کرد: این حفظ مخصوص انبیاء - علیهم السلام - نیست و هرکسی مرتبه ای از حفظ برخوردار است و به تناسب تفاوتی که در مراتب عالم وجود هست، مراتب حفظ هم متفاوت است.

آیت الله هادوی تهرانی با بیان اینکه هر نفس یک حافظی دارد، تأکید کرد: این حفظ مخصوص انبیاء - علیهم السلام - نیست و هرکسی مرتبه ای از حفظ برخوردار است و به تناسب تفاوتی که در مراتب عالم وجود هست، مراتب حفظ هم متفاوت است. به گزارش خبرگزاری مهر، آیت الله مهدی هادوی تهرانی از مدرسان عالی حوزه علمیه پیش از آغاز درس خارج اصول خویش بحثی در حوزه اخلاقیات مطرح کرده اند که در پی می آید:

در جلسه ای دیگر از درس خارج در گذشته بحث اجتنای الهی را مطرح کردم و اشاره کردم که خداوند - تبارک و تعالی - از بین ملائکه، رسولان و انسان ها انتخاب می کند. در داستان موسی(ع) این قضیه «أنا أخترتك» بعد از آن برایش پیش آمد که مدتی در مصر بود و بعد آن حوادث در مصر برای او اتفاق می افتد که کسی را می زند؛ «فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ» و آن شخص می میرد و بعد فرار می کند و می آید به جایی که آبی بود تا استراحت کند. بعد هم جریان «تَمْشِي عَلَى اسْتِخْيَاءٍ» پیش آمد و بعد ازدواج می کند و حالا موسی(ع) با خانواده در حال حرکت است که از دور آتشی می بیند و می گوید: «لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ»؛ یعنی شعله از آن آتش برای شما بیاورم یا «أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى». ظاهراً تلقی موسی(ع) بوده است که در آنجا یک آدمی هست و می رویم و از او می پرسیم که راه از کدام طرف است نه اینکه برود و بیرسد در آنجا چه خبر شده است و چه اتفاقی افتاده است.

من فکر می کنم تا اینجای زندگی، موسی (ع) نمی دانسته که خودش کیست؛ البته یک چیزهای می فهمیده است؛ ولی نمی دانست دقیقاً چیست. فرمود: «فَلَمَّا أَتَاهَا ثُودِيَّ يَا مُوسَى * إِيَّيْنَا رَبُّكَ فَاحْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى * وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» عصایش را می اندازد و اژدها می شود و می ترسد. بعد می فرماید: «قَالَ حَذَّهَا وَلَا تَخَفْ سَتَعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى» در جای دیگر دارد خداوند - تبارک و تعالی - می فرماید در پیش من کسی نمی ترسد. اینکه موسی (ع) شک می کند؛ یعنی می ترسد و این ترس حالتی است که در موسی (ع) هست، نشان می دهد او که یک پیامبر اولوالعزم است، در این دوره زندگی اش هنوز نمی داند که خودش کیست؛ هنوز ارزش خودش را نمی داند؛ هنوز نمی داند که خودش چه گوهری است؛ نمی داند که در کل عالم مثل او چقدر نایاب است.

آن موقع است که بیدار می شود و متوجه می شود که چه کسی است و بعد گفتگویی دارد و خواسته هایش را می گوید: «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي * وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَاشْرِكْهُ فِي أَمْرِي * كَيْ تَسْبَحَكَ كَثِيرًا * وَتَذَكَّرَ كَثِيرًا * إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا» سپس خداوند می فرماید «قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى»؛ یعنی همه اینها را که خواستی دادیم که شاید موسی(ع) به یک معنا کم هم خواسته بود؛ چون هنوز نمی دانست که خیلی بیشتر از اینها را می توانست بخواهد. در ادامه خداوند - تبارک و تعالی - تذکر می دهد که گمان نکنی که ما الآن به یاد تو افتاده ایم و گمان نکنی که همین طوری بدون حساب و کتاب آمده ای تا اینجا. نه، بلکه «وَلَقَدْ مَتَّنَا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى». بعد خداوند - تبارک و تعالی - شروع می کند به بیان داستان زندگی اش که ما تو را از وقتی که نطفه ات شکل گرفت، مراقبت کردیم؛ «إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّكَ مَا يُوحَى».

من در «شهود غیب» گفته ام، اینکه بعضی گفته اند وحی بر غیر مردان نازل نمی شود، اگر مقصود وحی نبوی باشد، درست است؛ البته آن هم به یک معنایی و به یک معنایی معلوم نیست که فاطمه زهرا (س) کمتر از وحی نبوی را برخوردار بوده باشد. در اینجا داریم «أَوْحَيْنَا عَلَى أُمِّكَ». ام موسی(ع) پیغمبر نبوده است؛ یعنی وحی یک حقیقت دارای مراتب است. در ادامه خداوند - تبارک و تعالی - می فرماید: «وَأَصْطَنَعْنَا لِنَقْصِي»؛ یعنی ما از اول تو را برای خودمان ساخته بودیم. در سوره انبیاء خداوند - تبارک و تعالی - می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ»؛ یعنی از عذاب دورند؛ یعنی «لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَتَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ» که اینها به بهشت می روند و آن هم هر جایی که دلشان بخواهد. «لَا يَحْزَنُهُمُ الْقَرْعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَاهُمْ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» من به این قسمت آیه نظر دارم که «سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى». در جای دیگر خداوند - تبارک و تعالی - می فرماید: «إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ». برای هر نفس یک حافظی دارد و این حفظ مخصوص انبیاء - علیهم السلام - نیست. هرکسی مرتبه ای از حفظ برخوردار است و به تناسب تفاوتی که در مراتب عالم وجود هست، مراتب حفظ هم متفاوت است.

در حقیقت این حفظ هم مشکک است. حال شما ها هم اگر به زندگی قبلی تان برگردید، و این «سبقت متا الحسنى» را ببینید، درخواهید یافت که «مَتَّنَا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى» مره نیست، بلکه مراتب است؛ یعنی دائماً همین طور است. برای ما این نکته در حد فهم لفظ است؛ زیرا اینکه خداوند - تبارک و تعالی - دائم متت می گذارد، ما این دائم را نمی فهمیم شاید مفهوماً یک چیزی بفهمیم و بگوییم؛ ولی مصداقاً و حقیقتاً نمی توانیم به آن توجه پیدا نمی کنیم؛ البته در جاهای خاص، تلنگرهایی خاص هست که ما را متوجه می کند و اگر به زندگیتان برگردید، خواهید دید که در جاهای مختلف دست خدا - تبارک و تعالی - را آشکارا خواهید دید؛ البته بقیه وقت ها هم دست خدا - تبارک و تعالی - هست؛ ولی شما نمی بینید.

وقتی من چهارده سالم بود، در جایی که درس انگلیسی می خواندم، به یکی از اشخاصی که در آن جا درس می خواند و شانزده سالش بود، گفتم: به خدا - تبارک و تعالی - اعتقاد داری؟ گفت: بله، گفتم: چرا؟ گفت: برای اینکه من خدا را دیدیم، گفتم: کجا دیدی؟ بعد داستانی برای من نقل کرد و گفت من بچه ای بودم چهار پنج ساله که با خانواده ام رفته بودم تفریح. کوهی بود که من از این کوه بالا رفتم، در یک جای از کوه که رسیدم، یک سنگی زیر پام لغزید و من از کوه پرتاب شدم پایین، از بالای کوه تا پایین من همین طوری می غلتیدم و می آمدم پایین. پدر و مادرم گفتند مُردم و دیگر تمام شد؛ اما من بلند شدم و سر جایم ایستادم. پدر و مادرم بهت زده مانده بودند؛ چون کسی از آن بالا بیافتد، علی القاعده باید بمیرد!

حالا این مثال بود برای لحظه ای که ما توجه می کنیم و گرنه در سایر لحظات و آنات هم خداوند - تبارک و تعالی - همراه ما است. حال که خداوند - تبارک و تعالی - منت ها را بر ما گذاشته است و ما هم بالاخره انتخاب شده ایم، مسئولیت داریم و وظایفی داریم؛ همان طور که خداوند - تبارک و تعالی - همان اول کار به موسی (ع) خطاب می کند: «فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» و «فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى»؛ یعنی اعتقادات را باید حفظ کنی؛ چون حضرت موسی(ع) هم ممکن است اعتقاداتش در خطر باشد. تا اینجا وظایف شخصی موسی (ع) است و بعد مسئولیت وی نسبت به سایرین را بیان می کند: «ادْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى»؛ یعنی تو باید هدایت هم بکنی. فقط خودت نیستی، بلکه برو دنبال اینکه اینها را هم هدایت کنی و نترس که من با شما هستم؛ «قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يَقْرُبَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى» * قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأُورِي». از این معلوم است که اینها می ترسیدند.